

کلانشهر ناکارآمد و اختلال ارتباطی در خانواده ایرانی

شهر تنها یک فضای فیزیکی و کالبدی نیست؛ شهر سیستمی است که عناصر سازنده آن یعنی انسان، شهروند، خانه و خانواده، خیابان و نهاد و سازمان‌های شهری در یک قالب نظام ارتباطی با هم در ارتباط، تعامل و تبادل هستند و برهم تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌گیرند. در واقع نظام حاکم بر شهر بر نظام ارتباطی و تعاملی عناصر تشکیل‌دهنده آن نیز تأثیر می‌گذارد. در کلانشهر ایرانی، به دلیل ناکارآمدی نهادهای شهری در وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، فراغتی و سیاسی خود، «خانه و خانواده» را به یکی از کانون‌های شکل‌گیری اختلال و منازعه تنش‌های ارتباطی و تعاملی بین اعضای خانواده تبدیل کرده است. چرا کلانشهر ایرانی عامل چنین اختلالی است؟ باید گفت که در نظام مدرن شهری با تقسیم کار مدرن، بخش مهمی از کارکردهای سنتی اقتصادی، آموزشی، تربیتی، اجتماعی، قضائی و تفریحی خانواده پیشامدرن ایرانی به نهادهای مدرنی نظیر شهرداری، دولت، مهدکودک، مدرسه، دانشگاه، سازمان/ شرکت، نهادهای مالی و بانک، قضائی، نهاد رسانه، نهاد بهداشت (بیمارستان و درمانگاه) و نهاد حمایتی و پرستاری (خانه سالمندان و مددکاری و...)، انجمن‌های علمی و صنفی، نهادهای فراغتی مدرن (سینما و تئاتر، کتابخانه، سالن‌های ورزش و کافه، رستوران و...)، خیابان، پارک و... واگذار شده است. اما به دلیل ناکارآمدی و کژکارکردی نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شهری مسئولیت سنگین جبران ناکارآمدی‌ها در تمام حوزه‌های رفاهی، فراغتی، مهارتی، آموزشی، سلامت و ازدواج و دغدغه یافتن کار به دوش افراد افتاده است و این امر در خانواده شهری به اختلال و اختلافات خانوادگی در روابط بین زوجین و روابط والدین و فرزندان دامن زده است؛ برای نمونه به دلیل عملکرد نادرست، نظام آموزشی ایران، به جای تقویت مهارت‌های زندگی و امیدبخشی و تقویت انگیزه‌ها و آموزش کارآمد و خلاق برای حل مسئله، با تحمیل مکانیسم کنکور و کلاس‌های تقویتی و... به تزریق مستمر تنش و استرس به خانواده می‌پردازد و آنها را روان‌رنجور و افسرده می‌کند و این امر به اختلال [ارتباطات انسانی در خانواده](#) و روابط بین والدین و فرزندان می‌انجامد. نهاد مدرسه قادر نیست مهارت‌های زندگی و برآمدن از پس مشکلات روان‌شناختی را به فرزندان یاد دهد یا فرزند را برای آن شرایط آماده کند، والدین تا رسیدن

فرزندشان به 40 سالگی مجبورند بار آن را به دوش بکشند. مدیریت استرس و مهارت‌های زندگی در مدرسه آموزش داده نمی‌شود و طبیعی است وقتی که این‌قدر بار خانواده سنگین شده و نقصان عملکرد سایر نهادهای بیرون از خانواده به داخل خانواده وارد می‌شود. اینجاست که فرصتی برای تعامل درست و آرام و ابراز شادی و نشاط باقی نمی‌ماند. باید خانواده از این فشارها فارغ شود تا بتواند به گفت‌وگوی بین نسلی بپردازد. نظام آموزشی ایران به‌ویژه مدرسه در دوران نوجوانی، خود به یک مسئله و منبع تولیدکننده و تزیق‌کننده تنش و استرس در بین والدین و فرزندان تبدیل شده است. فرزند از صبح تا عصر خسته از مدرسه و کلاس کنکور و زبان برمی‌گردد و در شب هم باید تکالیف را انجام دهد و در تعطیلات نوروز هم اردوی مطالعاتی و درس دارد. دیگر رمقی برای گفت‌وگوی بین نسلی در خانواده نمی‌ماند. کنکور و کلاس‌های تقویتی به بزرگ‌ترین مسئله و دغدغه خانواده‌ها تبدیل شده است که همه می‌خواهند تمام تعاملات زندگی را فدای مسابقه کنکور کنند. این دقیقاً ناشی از ناکارآمدی این نهاد اجتماعی است که به‌طور سیستماتیک در حال تزیق استرس و فشار روانی به والدین و فرزندان است، به‌طوری‌که ما از طریق نظام آموزشی و کنکور، فرزندان نگران و روان‌رنجوری را تربیت می‌کنیم و تحویل جامعه می‌دهیم. کلان‌شهر باید بخش اعظم مسئولیت اجتماعی کردن و تربیت شهروندان سالم، مفید، با نشاط، امیدوار و فعال را بر عهده بگیرد، اما در ایران به دلیل سیاست‌زدگی همه عرصه‌های حیات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، شهر و خیابان کارکرد اصلی را انجام نمی‌دهد، به حل یک مسئله اجتماعی نظیر روابط عاطفی دختر و پسر در دوره جوانی کمک نمی‌کند، به مشکل اعتیاد رسیدگی نمی‌کند، مهارت حل مسئله و گفت‌وگو را یاد نمی‌دهد، برای فراغت و تخلیه هیجانات و انرژی نسل جدید فضا و برنامه‌ای ندارد. اما در عوض، شهر تنها به محل و فضای انتقال انگاره‌ها و پیام‌های سیاسی و ایدئولوژی تبدیل می‌شود، اتفاقاتی که در شهر و جامعه باید رخ بدهد کجا می‌رود؟ به درون خانواده می‌رود و در محیط‌های مخفی و پارتی‌ها و میهمانی‌ها رخ می‌دهد.



تبعات این مسئولیت سنگین به خانواده واگذار می‌شود؛ خانواده‌ای که آمادگی چندانی برای حل مشکلات و مواجهه با این موضوعات را ندارد. بنابراین تنش‌ها، دعواها و خشونت‌های بین نسلی رخ می‌دهد و قتل‌های بین همسران یا قتل‌های ناموسی امثال رومینا، منا و...، اینها اختلافاتی هستند که باید در شهر حل شوند ولی رسیده‌اند به خانواده! یعنی مسئله پدر و مادر رومینا باید در نهادهای مدنی و قضائی و انجمن‌های علمی و مشاوره‌ای حل می‌شد که کار به قتل نینجامد. چون نهادها ناکارآمد هستند، مسائل خانوادگی به خودش واگذار شده و خانه و خانواده به یک کانون پرمناقشه تبدیل شده است. به دلیل معیوب بودن نظام آموزش دانشگاهی مدرن شهری و نظام تولید کار و اشتغال، ماندگاری فرزندان جوان بی‌کار و ازدواج‌نکرده طولانی شده و به بالای 40 سال رسیده که همه این عوامل هم به عامل تنش و تضادهای ارتباطی بین والدین و فرزندان در خانواده تبدیل می‌شوند و هم به تنش و سرخوردگی بین نسلی ناشی از ناتوانی والدین در پاسخ‌گویی به فوران نیازهای فزاینده فرزندان و شکل‌گیری کنش‌های پرخاشگرانه می‌انجامد تا کنش‌های ارتباط‌محور.

نظام مهارت‌آموزی و آموزشی رسمی ما نابسامان است. یکی از مهم‌ترین نگرانی‌ها و دغدغه‌های خانواده ایرانی این است که فرزندش را به قیمت تحمل هزینه‌های سنگین به مدارس غیرانتفاعی، کلاس زبان انگلیسی، کنکور و دانشگاه‌های پولی بفرستد یا برای برنامه‌های فراغت و مهارتی و توسعه فردی فرزندش به تنهایی خودش برنامه‌ریزی و هزینه کند. این یعنی قربانی کردن زمان و فرصت تعامل نسل‌ها؛ نسلی که می‌جنگد تا هزینه‌ها را تأمین کند و نسلی که با دوری از خانه و خانواده درصدد آموختن مهارت‌هاست. تحت تأثیر مسئولیت سنگین خانواده در پاسخ‌گویی به همه نیازها و آرزومندی‌ها، والدین هم زیر

فشارها کم می‌آورند و کم‌کم می‌بُرند و خسته می‌شوند.

این [مشکلات اقتصادی خانواده‌ها](#) را به بحران‌هایی رسانده که فروپاشی‌های اخلاقی و اختلال اساسی در ارتباطات میان‌فردی و روابط بین والدین و فرزندان به وجود آورده است. فرزندان و والدین را در برابر هم قرار داده و عصیان نسلی را شکل می‌دهد.

مسئله‌ها در شهر باقی نمی‌مانند و به خانه و خانواده سرریز می‌شوند و آنجا را هم به هم می‌ریزند. یعنی اگر بی‌کاری هست، آسیب‌های اجتماعی یا هر مشکل اجتماعی دیگری، درون خانواده هم سرریز می‌شود و با آن درگیر هستند؛ از کنکور گرفته تا بی‌کاری و ازدواج. وقتی نهادهای اجتماعی شهری در حل این مسائل ناکام می‌مانند و نمی‌توانند یک رضایت نسبی ایجاد کنند و حتی رسانه وقتی نمی‌تواند مرجع کامل و معتبری برای اطلاع‌رسانی و اقناع مخاطبان باشد، مدرسه مهارت‌آموزی را انجام نمی‌دهد و انسان خلاق پرورش نمی‌دهد، دانشگاه امیدی در دانشجوها ایجاد نمی‌کند، بهترین دانشجوها از کشور می‌روند و بازماندگان هم امیدی به پیدا کردن شغل مناسب در آن جامعه ندارند، بیانگر این است که نهادهای شهری ما قادر نیستند نیازهای نسل جدید (روحی، عاطفی و مادی) را برآورده کنند و اینها بار خانواده را سنگین و خانواده را خفه کرده و به اختلال و تنش‌های بین اعضای خانواده هم دامن زده است.

****منصور ساعی / استادیار ارتباطات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**